پژوهشی در زندگی خواجه موفق بسطامی

میرآقایی، سیدهادی

وقتی سفر نامه ناصر خسرو را می‏خوانیم به این‏ قسمت می‏رسیم که«دویم ذی القعده از نیشابور بیرون رفتم.در صحبت«خواجه موفق»،که‏ خواجه سلطان بود،به راه کوان به قومس رسیدم و زیارت شیخ بایزید بسطامی بکردم»(1)

دکتر دبیر سیاقی در شرح اعلام سفرنامه در زیر نام خواجه موفق نوشته است:«امام موفق هبة الله‏ بن محمد بن حسین جزء بزرگانی بود که در نیشابور به هنگام هجوم سلجوقیان مقیم بود و تسلیم شهر را به«ابراهیم نیال»برادر طغرل بیک‏ تصویب کرد و ظاهرا طغرل قبلا با او مکاتبه‏ داشت و هنگام ورود به شهر به او بیش از همه‏ توجه کرده است و در تصرف مجدد مسعود غزنوی از شهر خارج شده بود.امام موفق همان‏ کسی است که«عمید الملک کندری»را به طغرل‏ معرفی کرد و عمید الملک به خدمت طغرل در آمد و به وزارت او رسید.«امام موفق»استاد خیام و به گفته بیهقی امام حدیثان بوده است»(2)

دکتر منوچهر دانش پژوه در زیر نام«خواجه‏ موفق»در کتاب«تصحیح تاریخ بیهقی»مطالب‏ فوق را به نقل از کتاب«پژوهش در اعلام تاریخی‏ و جغرافیایی تاریخ بیهقی»نقل کرده است.(3) برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر به کتب تذکره‏ قدما و کتب رجال مراجعه شد و نوشته زیر حاصل‏ این کوشش است.

قاضی ابو عمر بسطامی

خواجه موفق در یک خانواده دانشمند بدنیا آمد. پدرش محمد بن حسین بن محمد بن هیثم بن قاسم‏ بن مالک معروف به«قاضی ابو عمر»یکی از فقهای‏ مشهور شافعی است.او از بسطام به نیشابور مهاجرت کرد و برای شنیدن حدیث به شهرهای‏ اهواز،اصفهان،سیستان مسافرت نمود و از دانشمندان و مشایخی چون ابی قاسم طبرانی‏ و احمد بن عبد الرحمن بن جارو درقی و ابی بکر قطیعی و علی بن حماد اهوازی و احمد بن محمود بن خرزاد اهوازی و ابی محمد بن ماسی و دیگران‏ حدیث نقل کرد.

جامی در نفحات الانس نوشته است:«قاضی‏ ابو عمر بسطامی به هرات آمد،به مجلس خواجه‏ یحیی آمد،چون مجلس تمام گشت فرود آمد و پیش وی رفت وی برخاست و گفت:از شرق تا غرب در بر و بحر بگشتم،دین تر و تازه به هرات‏ یافتم.»(4)

در زمان حیات شیخ ابو حامد اسفراینی به بغداد رفت و شیخ ابو حامد به او احترام گذارد و مورد اعزاز و اکرام قرار داد.وی از نظر مقام و حشمت‏ مثل ابو الطیب صعلوکی بود(5)و ابو طیب دختر خود را به عقد او در آورد و از این ازدواج نسل‏ دانشمند و فاضلی بدنیا آمد.ابو عمر در ذی القعده‏ سال 388 هجری قمری به عنوان قاضی نیشابور منصوب شد.پس از آنکه حکم ابو عمر را در مسجد«رجاء»نیشابور قرائت کردند همان ساعت‏ در همانجا کارش را شروع کرد و اهل حدیث از این انتصاب بسیار شاد شدند.(6)

نویسنده«تاریخ یمینی»در شرح حکومت‏ بهاء الدوله فرزند عضد الدوله واقعه‏ای را از ابو عمر نقل می‏کند که وقتی سلطان محمود غزنوی بر سیستان چیره شد ابو عمر بسطامی را با هدایایی نزد بهاء الدوله به شیراز فرستاد.

«تاریخ یمینی»در این باره می‏نویسد:«چون‏ ولایت سجستان‏[سیستان‏]سلطان را مسلم شد، بهاء الدوله رغبت موالات و خطبت مصافات او آغاز نهاد و به حکم جواری که میان هر دو مملکت‏ و قرب داری که میان هر دو ولایت بود همواره‏ سبیل مکاتبات و طریق مخاطبات مسلوک داشتند و رای سلطان را به حکم شرف ابوت و خصایص‏ ذات او آن تودد و تحبب موافق می‏آمد و به حق‏ کفاءت ملک و علو شرف هر دو خانه میان ایشان‏ در توشیح لحمت قربت و تاکید معاقد محبت‏ سخن می‏رفت و درین باب سفیران بیامدند و برفتند.سلطان می‏خواست که آن موالات به‏ مجاهره رسد و آن مصافات به مصاهره پیوندد.

قاضی ابو عمر بسطامی که شیخ حدیث بود به‏ نیشابور و وجاهت قدر و بناهت ذکر و غزارت‏ فضل و رفعت محل و کمال علم و فصاحت نطق‏ و رزانت رأی او در اقطار جهان منتشر،بدین‏ سفارت به فارس آمد(به فارس فرستاد)و بهاء الدوله در اجلال قدر و اکرام و تحصیل مرام و تلطیف محل آنچه لایق جلالت سلطان و موافق‏ کمال فضایل او بود تقدیم داشت و بر عقب‏ وصول او بهاء الدوله را عارضه‏ای حادث شد و آن‏ مهم در تعویق افتاد و نیز فخر الملک که وزیر ونصیر و مدبر ملک بود به بغداد مقیم بود و بی‏مشاورت و مراجعت او آن کار را تمام منصور نمی‏بود.قاضی را به بغداد فرستادند تا به آن‏ مفاوضت به مسامع او رساند و رضای او در این‏ قضیت حاصل کند و چون قاضی از بغداد بازگردید بهاء الدوله جهان خالی کرده بود و وفات‏ یافته و پسر او ابو شجاع قائم مقام پدر شده و از سرای خلاقت به تقریر منصب او مثال نافذ گشته...به حکم آنکه مخاطب در آن رسالت پدر بود ندانست که جواب آن سخن بر چه وجه باید داد اما قاضی را به اکرام تمام بازگردانید و در خواص اعتقاد در هواخواهی و سلوک جادهء موافقت و اقتدا به پدر مصافات و مخالصت‏ مراسلتی مشبع و مکاتبتی مستوفی اصدار کرد»(7)

همین واقعه را ابن جوزی نیز به صورت خلاصه‏ و با اندکی تفاوت بیان کرده است:«سلطان‏ محمود در سال 404 با فرستادن هدایایی با پنج‏ فیل همراه ابو عمر بسطامی برای بهاء الدوله(فرزند عضد الدوله)از او درخواست کرد که در خصوص‏ صدور فرمان مربوط به تصدی او از طرف خلیفه‏ با خلیفه سخن گوید.بهاء الدوله ابو عمر بسطامی‏ را نزد فخر الملک ابو غالب(وزیر)فرستاد و به او (فخر الملک)دستور داد نزد خلیفه رود و این کار را از او بخواهد.خلیفه هم درخواست بهاء الدوله‏ را دربارهء محمود پذیرفت.»(8)

قاضی ابو عمر ملقب به«رکن اسلام»بود و در سال 407 فوت کرد از او دو پسر به نامهای هبة الله‏ معروف به موفق و عمر معروف به مؤید و دو دختر به نامهای حره و عایشه بر جای ماند.

هبة الله بن محمد معروف به«موفق»

هبة الله نزد پدرش و جدش ابی طیب صعلوکی‏ در نیشابور به تحصیل علوم پرداخت.وی در جوانی مقدم و رئیس اصحاب شافعی شد،و امام‏ ابی اسحاق اسفراینی و زیادی و سایر بزرگان و مشایخ از او تبعیت می‏کردند و در مکاتبه از طرف‏ دیوان سلجوقی او را«جمال الاسلام»می‏نوشتند و از طرف القائم بامر الله«شیخ اجل»خطاب‏ می‏کردند.(9)استاد مجتبی مینوی در کتاب«نقد حال»در مورد«امام موفق»می‏نویسد:«در نیشابور فقیهی بوده است به اسم«ابو محمد هبة الله»و معروف به امام موفق که قبل از ورود سلجوقیان به‏ آن سامان مرد بسیار معنونی بود و در اواخر شوال‏ 429 که مقدمه لشکر طغرل به نزدیکی شهر نیشابور رسید،این فقیه و سایر علما و جمعی از رؤسا و اعیان شهر مصلحت را در این دیدند که‏ تسلیم ترکمانان شوند و از غارت و خونریزی‏ جلوگیری کنند.طغرل به شهر آمد و یک سال و نیم بعد سلطان مسعود به نیشابور رسید و طغرل را با لشکریان او از خراسان بیرون کرد و امام موفق با طغرل رفت.بعد از آنکه سلجوقیان بار دیگر واردخراسان شدند امام موفق که جانب ایشان را گرفته‏ بود در پیش طغرل قدر و مقامی حاصل کرد.به‏ این جهت جوانان طالب علم که می‏خواستند به‏ دولت و مرتبه‏ای برسند و در اعمال دیوانی‏ سلجوقیان داخل شوند دور این امام را گرفتند و در محضر درس او حاضر شدند و به او تقرب‏ جستند.طغرل بیک دبیری می‏خواست که عربی و فارسی بداند و امام موفق یکی از شاگردان خود را به حضور او معرفی کرد.اسم این شاگرد او ابو نصر محمد بن منصور کندری بود.مدت دوازده‏ سال بو نصر به کارهای گوناگون مشغول بود و در حدود سال 446 هـ.ق بونصر را وزیر کرد و او را «عمید الملک»ملقب ساختند.این ترقی بونصر و رسیدن به مناصب عالیه بیشتر موید شد که مردان‏ نامجور و جاه طلب به امام موفق تقرب جویند و درس خواندن در پیش او را میمون و مبارک‏ بشمارند.»(10)

ناگفته نماند که ابو نصر قبل از اینکه به درگاه‏ طغرل راه یابد نیابت اموال خواجه موفق را بر عهده داشت.هندوشاه در این مورد می‏نویسد: «او(موفق)را مزارع و اموال بسیار بود و نیابت‏ ضیاع خویش به او(عمید الملک کندری)داد(11)

ثعالبی در یتیمة الدهر در مورد شیخ امام موفق‏ می‏نویسد:«لسان الشریعه و حصن الامامة و شمس الملة»و اشعاری را از«امام موفق»ذکر کرده است،از جمله(12)

سمحت بروحی فی هواها لاننی‏ اری الموت فی حب الحسان یسیرا

اسیر و قلبی فی هواها مقید فاعجب بنسان یسیرا یسیرا

در آرزوی او جان خویش را در طبق اخلاص‏ نهاده‏ام

من مرگ را در دوستی خوبرویان ساده و آسان‏ می‏بینم

اسیر او هستم و قلبم در آرزو و عشق او گرفتار شده است

این چه شگفت انسانی است که ساده اسیر می‏شود و می‏رود

خواجه موفق صاحب تألیفات و مصنفاتی بوده‏ است که متأسفانه اطلاعی از آنان در دست نیست.

وی در سال 440 هـ.ق فوت کرد و دو پسر به‏ نامهای سعید و محمد(ابو سهل)از او بر جای‏ ماند.

المؤید عمر بن محمد معروف به«ابو المعالی»

مؤید معروف به«ابو المعالی»فرزند دیگر قاضی‏ ابو عمر و برادر خواجه موفق بود.مؤید در نیشابور به دنیا آمد و نزد پدر خویش و جدش(ابی طیب صعلوکی)و سید ابی حسن علوی و زیادی و حاکم ابی عبد اللّه و ابن فورک و ابن یوسف حدیث شنید.مؤید نیز مانند برادرش صاحب جاه و مقام بود.خانم‏ لمبتن در کتاب خویش در مورد قاضی و قضاوت و وظایف قضات در عصر سلجوقیان می‏نویسد که‏ پیشوایان مذهبی و حاکمان شهرها نیز در دادگاه‏ حاضر می‏شدند و با قضات مشورت می‏کردند. یکی از نمونه‏های نخستین این نوع افراد را«مؤید» برادر«موفق»می‏داند:

«مسئولیت حفظ نظم و قانون بر ذمه والی‏ ولایتی بود و در این کار خود با قضات و سایر مأموران مذهبی مشورت می‏کرد و آنها را در جریان کارها قرار می‏داد.از این رو قاضی فقط با حقوق شرعی سر و کار نداشت.او و سایر گماشتگان مذهبی در محکمهء مظالم می‏نشستند و گاه بر آن ریاست می‏کردند.یکی از نمونه‏های‏ نخستین این نوع افراد در ایام سلجوقیان«الموید» برادر امام موفق رئیس مذهب شافعی در نیشابور بود که در روزگار طغرل بیک در محکمهء مظالم‏ جلوس می‏کرد.»(13)ابو المعالی در ذی القعده‏ سال 465 هـ.ق فوت کرد و در مشهد ابی خزیمه‏ نیشابور دفن شد.

حره و عایشه

این دو خواهر فرزندان ابو عمرو و خواهران‏ خواجه موید و خواجه موفق هستند.حره و عایشه‏ از پشت پرده حدیث می‏شنیدند و از ابی حسین‏ حفاف حدیث نقل کردند.حره در سال 473 هـ.ق فوت کرد.از عایشه،اسماعیل بن موذن و زاهر شحامی و محمد بن حمویه حدیث نقل‏ کرده‏اند.(14)

فرزندان خواجه موفق

قبلا ذکر شد که سعید و محمد فرزندان خواجه‏ موفق بودند.سعید در روزگار برادرش محمد دارای جاه و مقام بود و از ابی حفص و کنجرودی‏ و دیگران حدیث شنید.علی بن عیار از او حدیث‏ نقل کرده است.سعید در عصر روز عرفه سال‏ 520 رحلت کرد.محمد معروف به ابو سهل از بزرگان عصر خود در خراسان و عراق بود و مثل‏ نصری و ابی حسان مزکی و ابی حفص بن مسرور دارای مقام و احترام بود.وقتی پدرش فوت کرد دوستانش حق پدر را بر او رعایت کردند و او را به ریاست رساندند.استاد ابو القاسم قشیری در تهیه اسباب و وسیله رساندن او به ریاست کوشش‏ کرد و همچنین از طغرل بیک خواست که از محمد پیروی کند و او نیز پذیرفت و خلعت برایش‏ فرستاد و او را مانند پدرش ملقب به«جمال‏ الاسلام»کرد.محمد چون صاحب رأی و اندیشه‏ بود و مقبولیتی نزد خاص و عام یافت،بزرگان‏ نیشابور بر او حسادت ورزیدند و با او دشمنی‏ کردند.کم کم بزرگان علیه او پیش طغرل بدگویی‏ کردند.وی نیز محمد را از تدریس و وعظ منع‏ کرد.

استاد فروزانفر در مقدمهء رساله قشیریه مطالبی‏ را در مورد ابو سهل از کتب«طبقات سبکی»و «تبیین کذب...»ترجمه کرده و آورده است.دربخشی از این رساله آمده است:«ابو نصر کندری‏ ظاهرا از بیم آنکه ابو سهل به وزارت رسد و نیز به‏ سبب اختلاف عقیده(کندری حنفی بود)در سال‏ 445 از طغرل اجازه گرفت که روافض و مبتدعه‏ را بر منابر لعن کنند و در نتیجه به فرمان وی خطبا اشعریه را نیز لعن کردند.و ابو الحسن اشعری را ملعون خواندند و فقها و محدثین خراسان از آن‏ جمله امام الحرمین و ابو سهل بن موفق و ابو القاسم قشیری سخت به مخالفت برخاستند و ابو بکر بیهقی نامه‏ای پندمند به ابو نصر کندری‏ نوشت ولی سودمند نبود(این نامه را ابن عسا کر در تبیین کذب المفتری ص 100 به بعد و سبکی در طبقات ج 2 ص 172 آورده است)و قشیری نیز نامه‏ای متضمن نفرت و استغاثه و رد منکرین اشعری به شهرها و نزد علما فرستاد و کندری فرمانی از جانب طغرل صادر کرد مشعر بر آنکه مخالفان را از نیشابور نفی بلد کنند.چون این‏ فرمان به نیشابور رسید و خوانده شد عوام و اوباش به خانه قشیری ریختند و او را کشان کشان‏ به زندان«کهف دز»بردند و امام حرمین پنهان شد و از راه کرمان به حجاز گریخت و ابو سهل‏ محمد بن موفق به ناحیه باخرز رفت و جمعی از یاران کاردیده و جنگجوی خود را تعبیه کرد و به‏ دروازه نیشابور لشکرگاه ساخت و از حاکم شهر رهایی قشیری را مطالبه کرد و چون حاکم، قشیری را آزاد نکرد او شبانه به نیشابور در آمد و اعوان و انصار خود را گرد آورد و مردم نیشابور از حاکم خواستند تا دست از قشیری بردارد.او به‏ لجاج ایستاد و جنگ در گرفت.

ابو سهل،قشیری را از زندان بیرون کشید و آنگاه قشیری و ابو سهل به شکایت نزد طغرل رفتند و حاکم نیشابور از راه دیگر به ری رسید ولی‏ طغرل به گفته قشیری در دافع از اشعری قانع‏ گشت و ابو سهل را به زندان افکندند و اموالش را گرفتند و قشیری ناچار به بغداد رفت.»(15) نویسنده«تاریخ نیشابور»می‏نویسد«محمد در سال 456 هـ.ق شهید شد.»از چگونگی وفات و کشته شدن او خبر و اطلاعی در دست نیست.

از ابو سهل دو فرزند به نامهای«موفق»و«سهل» به جای ماند.وقتی موفق بدنیا آمد اصحاب‏ حدیث شاد شدند و موفق معروف به«ابو المقدم» شد.

موفق آخرین فرد از این خاندان است که به‏ ریاست رسید.وی در روز چهارشنبه بیست و یک‏ شعبان سال 479 فوت کرد.

فرزندان موید(ابو المعالی)

ابو المعالی دو فرزند پسر به نامهای عبد اللّه‏ معروف به ابو بکر قاضی و سهل داشت که«سهل» با دختر عموی خود ازدواج کرد و از اصحاب‏ اصم و دیگران حدیث شنید و در سن پیری در ماه‏ شوال سال 471 هـ.ق فوت کرد.

فرزندان سهل

از سهل دو پسر به نامهای هبة اللّه معروف به‏ سیدی و عمر باقی ماند.سیدی دارای مرتبه و مقام‏ بود و در ربیع الاول سال 443 بدنیا آمد.او از مشایخی چون ابا حفص عمر بن مسرور و عبد الغافر فارسی و ابو عثمان بحیری و ابو سعد کنجرودی و ابو سعید محمد بن علی بن محمد خشاب و ابا بکر بیهقی و ابو القاسم قشیری و جدش ابو المعالی و اسحاق بن عبد الرحمن صابونی حدیث شنید.ابن‏ عساکر و ابن سمعانی و موید طوسی از«سیدی» روایت و حدیث نقل کرده‏اند.سیدی داماد امام‏ الحرمین جوینی بود با این وجود آن دو با یکدیگر اختلاف داشتند.

سیدی در 25 صفر در سال 533 فوت کرد و در حیره دفن شد اما نویسنده کتاب«آثار باستانی‏ خراسان»می‏نویسد که«سیدی»در خسروجرد فوت کرده است.(16)

پی‏نوشت:

(1)-سفرنامه ناصر خسرو تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی ص 4.

(2)-همان کتاب ص 290،نویسنده«حبیب السیر»در مورد تحصیل خواجه نظام الملک و خیام و حسن صباح نزد خواجه موفق‏ می‏نویسد«در وقتی که من(نظام الملک)نزد امام موفق به تحصیل‏ علوم مشغول بودم حکیم عمر خیام و مخذول بن صباح که دو نورسیده بودند هم سال من به جودت طبع وحدت ذهن اتصاف‏ داشتند.در حوزه درس من نشسته سبق مرا می‏شنودند چون امام‏ موفق از اکابر علمای خراسان بود و بسیار معزز و متبرک،و سن‏ شریفش از هفتاد و پنج متجاوز و شهرت تمام داشت که فرزندی که‏ نزد امام به قرائت قرآن و حدیث اشتغال نماید البته به دولت و اقبال‏ رسد.ر ک حبیب السیر ج 2 ص 460،با توجه به ولادت‏ خواجه نظام الملک همدرس بودن خواجه نظام الملک با آن دو درست نیست رک تاریخ ادبیات ایران ج 2 ص 527 تألیف دکتر ذبیح اللّه صفا

(3)-تاریخ بیهقی به تصحیح استاد دانش پژوه ج 2 ص 833

(4)-رک نفحات انس تصحیح دکتر محمود عابدی ص 340

(5)-ابو طیب سهل بن محمد بن سلیمان بن محمد صعلوکی فقه‏ را از پدرش ابی سهل صعلوکی آموخت و به امام معروف بود موقعی که سلطان محمود به نیشابور آمد به خواهش وی صعلوکی‏ به رسالت نزد خان ترکستان رفت صعلوکی در سال 387 و به قولی‏ در سال 402 در نیشابور فوت کرد.رک تاریخ نیشابور سید علی‏ ثابتی ص 299

(6)-رک طبقات الشافعیه سبکی ج 4 ص 143-140-طبقات‏ شافعیه عبد الرحیم اسنوی ج 1 ص 112 و تمدن اسلامی در قرن‏ چهارم ج 1 آدم متز ترجمه علیرضا ذکاوتی

(7)-ترجمه تاریخی یمینی تصحیح دکتر شعار صص 61-360

(8)-آل بویه،علی اصغر فقیهی ص 318 به نقل از المنتظم ابن‏ جوزی ج 8 ص 52

(9)-رک تاریخ نیشابور،سید علی موید ثابتی ص 288

(10)-نقد حال صص 6-195

(11)-تجارب السلف تصحیح عباس اقبال ص 261

(12)-تتمه یتیمة الدهر صص 7-186

(13)-رک«تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران»ترجمه دکتر یعقوب آژند ص 91

(14)-تاریخ نیشابور،منتخب حافظ اسماعیل فارسی به کوشش‏ محمد کاظم محمودی ص 329

(15)-ترجمه رساله قشیریه ص 32-31

(16)-آثار باستانی خراسان ج 1 ص 168 عبد الحمید مولوی